

یعنی آخر کار خود را بخدای تعالی سپرد و دوست صمیمی
یابد که خود را بخداوند خود سپارد که کسی دیگر بیاید
نیرسد مگر خدای عزوجل این بود **قصه یوسف**
علیه السلام و چنین گویند که عمر یوسف بکسایت
خید رسید و وفاته یافت و اهل مصر خواستند که او
دفن کنند و مردمان محلت می گفتند که در محلت من و او
که در محلت من نیز بیاید قتل میشد علماء ایشان ^{گفتند}
که او را در میان آب نیل دفن کنیم تا آب بر قبر او کدر و بوی
درد در هر عالم اثر کند پس او را در آب نیل دفن کردند **و آن**
پس چون قضیه یوسف تمام شد تسلی چه خاطر ^{صلوات}
می فرمایند که پدر ما این خبرهای غیبی تو فرستادیم که اگر
این مردمان از تو سوال کنند یعنی مشرکان که از کلام ما
اعراض میکنند تو خاطر خوش دار که ما رقیامه ^{علا}
سخن از برای ایشان آماده کرده ایم و ثواب بگو و عان
خبر از آن متقیانست و این قصه عمرتیس هر خواند

عقلا

عقله را و این قرآن کلام خدای تعالی است ^{باقه}
بلکه راه غمناک اهل ایمانست **پس چون** این قضیه علی انجام
یافت و شع بیان کرده شد پس چنان خواهیم که عظمی طلب
مفرشته بیان کنیم **و در زبانه** که خدای تعالی فرموده که
و كذلك مکنا لیوسف فی الارض **ه** و مراد زمین مصر
بود و در هر بلاد عالم مملکتی بظهور از مصر بوده **چنین**
گویند که جهل فرستاد در جهل فرستاد و چندان نطق
در اینجا بودند که حد و عدل آن خدای تعالی میداند و خدای تعالی
هر مملکتها قریه خوانده الا مصر که بگله خوانده و هیچ پادشاه
بلا مملکت نلفت الا پادشاه مصر و اینجا مطلق زمین نموده
پس بدانکه مملکت مصر جای است که در اینجا بسی عجایبها
که اگر نویسیم یک کتاب بکسر خود پیشود اما از آن عجایبها که
در مصر است یکی آنست که جای هست که آنرا هرگز نمی بینند
و طاعتی چند بساخته و قبهای چند بسیار بر آورده اند
و آنرا قبه الهی خوانند و آن در ^{ساخته} **پس** بنوعی علیه السلام